نام کتاب: شرح دو بیت مثنوی

مؤلف متن: مولوی محشی:

شارح: محمد لاهیجی نوربخشی مترجم:

تاریخ تحریر: نوع خط: نسخ تعداد سطر: ۲۳ و ۲۲ چلیپا

جزء کتب: ادبیات زبان: فارسی عدد اوراق: ۲ صفحه

طول: ۲۲ عرض: ۱۳ شماره عمومی: ۲۰۳۴۹۴

وقفی / خریداری: آستان قدس تاریخ وقف / خریداری: مهر ۱۳۲۹

ملاحظات: دو حکایت در ۲ صفحه ضمیمه دارد

شرح رباعی شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

ان حروف با یکدیگر کلمات ظاهر شود همچنین نفس رحمانی که منشاء آن حرکت اسماست از بطون به
ظهور اول از وی تعینی پیدا میشود که از او جوهر خوانند پس بحسب مراتب تعینات دیگر پدید می آید که از او
حروف و کلمات الهیه میخوانند پس صور اعیان عالم جمله در نفس رحمانی ظاهر میشود آن نفس رحمانی بنابر
ماده میشود صور جسمانی را پس چون صور موجودات درین نفس بظهور رسیده و سلطنت اسما بر
مظاهر خود ظاهر گشته عارف را نسب الهی معلوم شد والله الهادی تنبیه اهل تقوی دو قسمند یک قسم
آنند که نفس خود را در مذام و قبایح حق میکنند و مذام را نسبت بنفس خود میکنند و در محامد و کمالات حق
تعالی را وقایه خود میکنند و نسبت کمالات بحق میدانند قسم دوم عرفا اند که میدانند که عالم باسره
منتسب بحق است حق ظاهر و باطن همه است و وجود ایشان بوجود حق مستتر گشته است بحکم کنت
سمعه و بصره و این طایفه اعظم همه اند والله اعلم و احکم اللهم اهدنا و اجعلنا من المتقین بحق نبیک
محمد سید المرسلین و آله و عترته المعصومین اجمعین تمت

... ناخوش نیست و مطلب ظاهر است ظاهرا که بنظر عالی حضرت شارح نرسیده که شارح ... نام داشته در بعضی از تفاسیر نظر بنده ...

الله

حکایة عجیبة و روایة غریبة فیها اسرار السالکین و تنبیه للطالبین

[illegible]

حکایت اخری

از شیخ عبدالواحد بن زید رحمه الله روایت است که گفت در کشتی بودیم
و باد مارا بجزیره انداخت و دران جزیره مردی بود
بت می پرستید ما اورا گفتیم ای مرد کرا می پرستی واشاره
به بت کرد ما گفتیم این خداوند تو را ساخته اند و نزد ما
کسی هست که مثل این بسازد این نه خدایست که او را پرستش کنند
او گفت شما کرا می پرستید گفتیم ما آنرا می پرستیم که در آسمانست
عرش او و در زمین است بطش او و در زندگان و مردگانست
قضاء او و تقدست اسماؤه و جلت عظمته و کبریاؤه گفت شما این
چون دانستید گفتیم این ملک رسولی کریم بما فرستاد و مارا این خبر داد
گفت آن رسول چه کرد گفتیم چون رسالت بگذارد ملك او را بنزد خود خواند
گفت او را نزد شما هست نشانه از آن رسول گفتیم بلی رها کرد کتابی از آن ملك گفت
بنمایید مرا آن کتاب که سزاوار است که کتاب ملوك نیکو بود ما مصحف نزد وی آوردیم
گفت من این را نمی دانم ما سورتی بروی خواندیم همچنین میگریست تا ما آن سوره ختم کردیم
گفت سزاوار آنست که صاحب این کتاب را نافرمانی نکنند بعد از آن مسلمان شد و اسلام
او نیکو بود و او را علم دین و سورتی چند از قرآن تعلیم کردیم و چون شب شد نماز خفتن بگذاردیم
و ما خوابگاه خود فرا گرفتیم او گفت ای قوم این خدایی که شما را بروی دلالت کردید چون شب میشود بخواب
میرود گفتیم نه ای عبدالله او عظیم است و قیوم است خواب نیست و گران بروی روا نیست که این از سمات نقص
و صفات اجسام است و او تعالی لا تأخذه سنة و لا نوم گفت بئس شما بندگانید که خدای شما خواب نکند و شما خواب کنید
عجب او ما را بغایت آمد چون بعبادان رسیدیم من یاران خود را گفتیم که این قریب العهدیست باسلام و جمع کردیم از
برای او درمهی چند و او را بدادیم گفت این چیست گفتیم درمهی چندست تا انفقه کنی گفت لا اله الا الله دلالت
کردید مرا براهی که شما خود آن راه نسپرده اید من در جزیره در دریا بودم و بت پرستیدم نه خدای و او را نمی شناختم
او مرا ضایع نگذاشت چون مرا ضایع گذارد درین حال که او را بشناسم بعد از سه روز مرا گفتند
او در نزع است پیش وی آمدیم و گفتیم ایا ترا حاجتی هست گفت حاجت بدان کسی که شما را بجزیره آوردید و حاجتهای من
گذارد شیخ عبدالواحد گفت خواب بر من غلبه کرد نزد او بخواب رفتم و روضه دیدم سبز و دران قبه بود و در قبه
تختی بود و بر تخت کنیزکی نیکو بود که نبینند نیکوتر از آن و آن کنیزک میگفت بخدای سوگند میدهم شمارا که تعجیل
کنید و او را بمن رسانید چه بدرستیکه سخت شد شوق من بدو چون بیدار شدم از دنیا نقل کرده بود بیاوردیم غسل
کردیم و کفن ساختیم و دفن کردیم چون شب شد در خواب دیدم همان روضه و دران همان قبه و در آن قبه همان تخت و بر آن
تخت همان کنیزک و آن جوان بپهلوی او نشسته بود و این آیه میخواند والملائکة یدخلون علیهم من کل
باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار رحمه الله تعالی